

عرفان گرایی کانت

دکتر رادمش

چکیده

تفکیک حوزه‌های مختلف دین، اخلاق و علم از جمله بحثهای پر دامنه‌ایست که در این مقاله نظر کانت نسبت به آن به بحث گذارده شده است. کانت معتقد است شناخت هر یک از این حوزه‌ها، ابزارهای خاص خود را لازم دارد نمی‌توان با معیارهای علمی یا اخلاقی دین را ارزیابی نمود در کنار این موضوع، مقاله به محورهای دیگری نیز اشاره دارد. پیش از همه بینش الهی کانت درباره تاریخ مطرح می‌گردد. بر این اساس، کانت باور دارد که تاریخ تفسیری الهی داشته پروسه‌ای فاقد شعور را در بر نمی‌گیرد. وی تاریخ را بستری می‌بیند که طی فرآیندی پیچیده، انسان را به مقامی می‌رساند.

در خلال این مبحث و در راستای تفکر الهی کانت، نگرش او نسبت به جایگاه انسان در هستی، جبر و اختیار، جمع گرایی و فرد گرایی و ... مورد مطالعه قرار می‌گیرد. انسان اشرف مخلوقات، آزاد و مختار، مافوق تاریخ و ... است. جمع گرایی کانت نه شکل اقتصادی می‌گیرد و نه محدود به رنگ و نژاد (ناسیونالیزم) می‌شود. او به جمع جهانی معتقد است که در آن انسان‌ها در انسان شدن به تفاهم می‌رسند. و نیز به نظر او انسان فرد گراست، بدانسان که سیر تکامل او نیاز به «تنهایی» دارد. در ادامه بحث اعتقاد وحدت وجودی کانت مورد مذاقه قرار می‌گیرد. در این چارچوب همه چیز حتی تاریخ، الهی می‌شود، و تاریخ عبرتی می‌گردد برای انسان.

مقدمه:

دست خود دارد.

بدنبال آورد. در قالب این تواریخ نامی از انسان نبود و به عبارت آخری انسان در مقابل خداوند خویش را باخته از خود بیگانه شده نقش خویش را فراموش کرده بود و قول لوسین فبور درباره مورخین در مورد مفسرین الهی تاریخ نیز صدق می‌کرد که:

«تاریخ به انسان نپرداخته. تاریخ صرفاً حوادث رسمی را ثبت کرده و بصورت یک آلبوم تصویر با مطالعه صرفاً تئوریک برای شب‌شناسی در آمده است.»

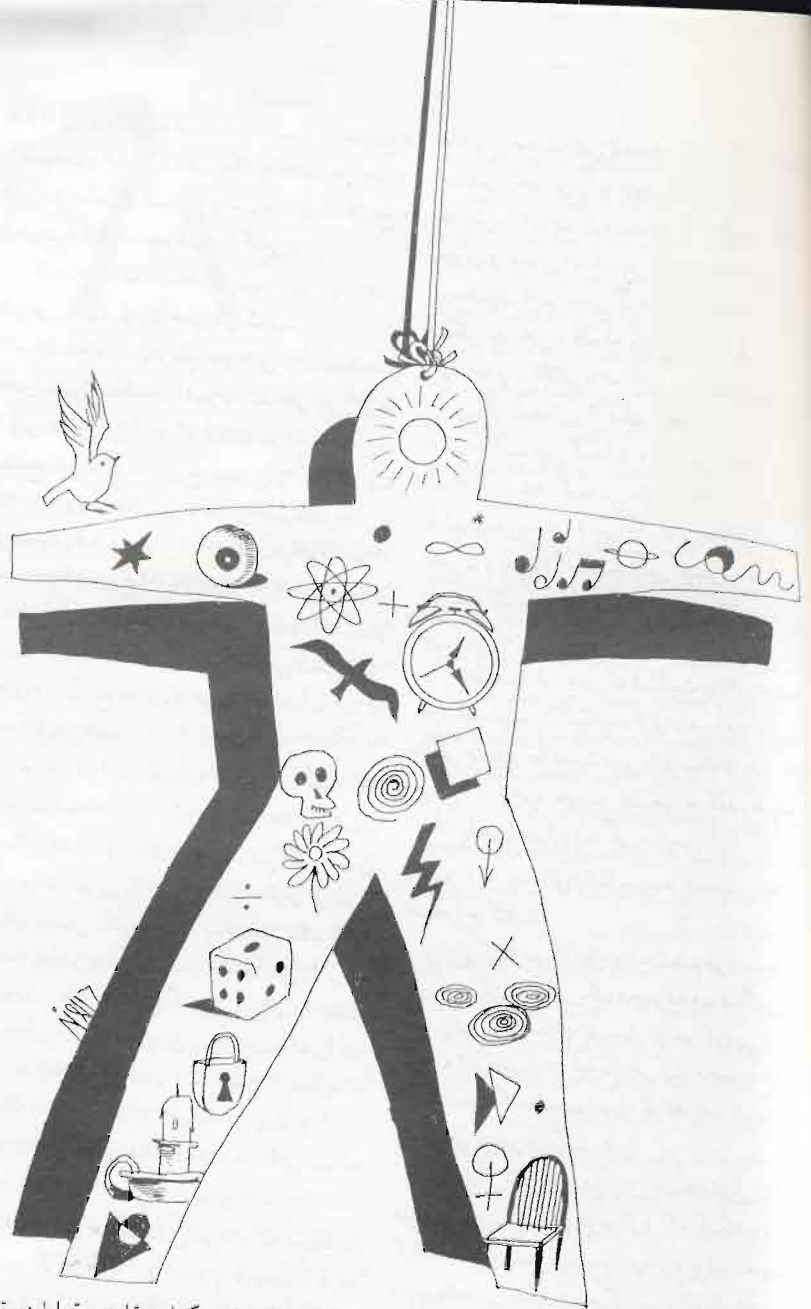
و بیماری مهلک دیگر تاریخ‌نگری دینی اینک در بست در خدمت گذشته درآمد و از حصار اعصار خارج نشد و هرگز روی دیدن زمانه را نداشت و خلانی را موجب شد که با اندیشه فلاسفه الهی جای آنرا پر کرد که بعضاً رگه‌هایی از حقیقت در آن یافت می‌شد و یا این خلاء را اندیشه‌های الحادی پر نمود که ما به ویژه در عصر خویش شاهد آن بوده و هستیم که به حق می‌توان گفت که تمامی مورخینی که توجه خویش را صرفاً به گذشته معطوف داشتند و خلاء حال را پدید آوردند موجبات انتشار تاریخ جبری

قبل از آنکه دیدگاههای کانت را در باب عرفان گرایی تاریخ نقل کنیم لازم به ذکر است که تفسیر الهی تاریخ در حیات خود آنچنان در بیره‌انه انحطاط افتاد که مجسی برای اندیشه و روح ملتها گشت، جبری گری دینی را بدنبال آورد و انسان را طعمه مذبح اغنیاء نمود؛ یعنی به بلا و آفتی که خود هب بدان دچار شدند که مغز و جهان بینی دینی جای مغز و جهان بینی دین را گرفت و بجای اینک «دینی» از «دین» شخصیت و هویت یابد شخصیت و هویت دینی در دین حلول کرد «من دینم» آغاز شد و دین به اندازه دایره محدود و بسته اندیشه متولیان دین محدود گشت و اوج اندیشه بی‌نهایت لاهوت و ناسوتی آن در حصار و انحصار اندیشه متولی درآمد و تفسیرهای سلطان پسند و مطلوب دربار و ارباب از آن شد و به قول پل و الری:

«تاریخ در جلوگیری از دیدن حال به کار گرفته شد.»

تفسیر الهی تاریخ جبری گری خشن تری را که موجب به تمکین و انقیاد کشاندن انسان شد

تفسیر الهی تاریخ یا عرفان گرایی آن، ریشه‌های بس کهنه و دیرینه در تاریخ دارد. اگر بر فرض طبقه بندی اندیشه بشری را بدانگونه که ویکو مورخ ایتالیایی واگوست کنت جامعه شناس و مورخ فرانسوی تصور می‌کردند بپذیریم که دوره صباوت اندیشه بشر با دوره الهی و عرفانی آغاز گشته و پس از طی مرحله فلسفی نهایتاً به دوره علمی و تخصصی منجر شده است، باید بگوییم که علم زدگی اندیشه بالاخص به گونه‌ای که علم امروز بدان دچار گشته طبقه بندی رو به افول تفکر انسانی را از نامحدود به محدود، از اوج به حضيض، از بی‌نهایت به نهایت شاهدیم چنانکه تخصص زدگی علم امروز درست است که به ذهنی گرایی فلسفی مهر مختوم نهاد و فلسفه ایده مطلق هگل به وسیله مارکس از آسمان به زمین آمد اما هر روز این افت بیشتر و بیشتر شده به گونه‌ای که عالم و متخصص را برای هر چه بیشتر وابسته کردن و در اسارت خویش نگه داشتن به یک راه کشانده و آن راه را نیز در



مارکسیسم را فراهم آوردند.

کانت مفسر الهی تاریخ:

ایمانوئل کانت به حق یکی از بزرگترین فلاسفه الهی معاصر و یکی از برجسته ترین مفسرین عرفانی تاریخ در تمامی قرن نوزدهم به حساب می آید که وجود چنین شخصیت بزرگ فلسفی در این عصر حکایتگر این واقعیت است که علیرغم زعم برخی متفکرین، عصر الهی همواره عصر الهی، عصر فلسفی همواره عصر فلسفی و عصر علمی همواره عصر علمی است و نمی توان یک مقطع مشخصی برای اندیشه انسان پذیرفت نه در مورد فرد و نه حتی در مورد جمع چه، هستند ملت‌هایی که در ازمنه دیرین تاریخ دارای تفکر علمی بوده امروز در قرن بیستم اسطوره ای می اندیشند. وقتی که عقاید کانت عالم

قرن نوزدهم را در کنار عقاید سقراط در تفسیر الهی تاریخ قرار می دهیم یکدستی و قرابتی احساس می کنیم که انگار حرف دو نفر در یکروز است نه حرف دو نفر در دو هزار سال که صحنه ای است بر مدعای ما که فطرت یکسان بشر علیرغم قالب و قفس های تحمیلی جبر و علم از «خود» از «حیات» و از «تاریخ»، تفسیر و فلسفه ای قابل قبول می خواهد و این عطش، عطشی عمومی و همیشگی است که در هر روزگار جلوه ای دارد.

کانت و تفسیر تاریخ:

«در سخن آقای ل. روث ROTH در اثرش بنام کانت فیلسوف تاریخ دو نکته قابل ذکر است اول اینکه: «کانت مستقیماً از تاریخ سخن نگفته است و در اثرش بنام فلسفه تاریخ، در نقد مکاتب

قضاوتگر بوده است». دوم اینکه فلسفه تاریخ کانت از راه خود منحرف گردید و از اندیشه عمیق و بنیادین او بد برداشت شد.»

در مورد اول و همچنان که خود روث اشاره می کند: هرگز نیز فلسفی کانت از نیز تاریخی او جدا نیست و فلسفه کانت فلسفه تاریخ نیز هست. و در مورد دوم اینکه تنها فلسفه کانت نبود که به واسطه الهی بودن و عرفانی و اخلاقی بودن آن از مسیر خود منحرف گشت بلکه تمامی فلسفه های الهی را سرمایه داری با سرمایه گذاری به تاریخ کانت مجرد و ذهنی و تحمیل شده بر تاریخ نبود یعنی وی را همانند هگل و مارکس نمی توان تاریخگر را به گونه ای که برای تاریخ شخصیت و معنا و هدفی جدای از انسان قائل باشد آورد بلکه از تاریخ فلسفه را استنتاج می کرد نه اینکه به تاریخ فلسفه را تحمیل کند. کانت همچون سقراط برای تاریخ معنایی مسلم قائل بود و این معنا معنایی اخلاقی بود و سوال بزرگ او این بود که معنای تاریخ چیست؟. انسان در جهان و فهم جهان بوسیله انسان را فلسفه تاریخ کانت می توان تعریف نمود. کانت تلاش می کرد تا در وری

حوادث شعور و معرفتی را بیاید. برای او تاریخ بعنوان تاریخ هرگز مورد اعتنا نبود بلکه آگاهی منبعت از تاریخ، گم شده او در پژوهش تاریخی بود یعنی تاریخ برای او عبرت پویایی بود که باید از آن عبور می کرد و پا بر شانه مورخین که با جسد بی جان تاریخ دلخوش بوده به مرده شوری بسنده کرده بودند نهاده حکمت ناشی از زیر و بم ها و فراز و نشیب حوادث را دنبال می نمود. بنظر کانت فقط تاریخ بود که می توانست به این تناقض بزرگ یعنی جبریت طبیعی شناخته شده بوسیله علم از یکسو، و آزادی انسان در عمل از سوی دیگر پاسخ بگوید و این قضیه را حل نماید، او برخلاف تصور مارکس می گفت تاریخ یک دیسپلین نیست بلکه استمرار حوادثی است که در آن معنایی و عبرتی نهفته است. کانت ضمن اینکه خود می گفت طرفدار عقل نباید

پیشگونی پیامبرانه کند اما عقل نمی توانست نسبت به قرن‌ها تجربه گذشته ساکت و صامت بماند و فلسفه تاریخ را به سرنوشت مرده‌شونی تاریخنگاری سنتی گرفتار سازد فلسفه تاریخ کانت سد عبور «انسان حیوان» یا بشر به سوی انسان منطقی آزاد و مفسر است بنابراین در فلسفه کلی تاریخ از سدها و حائل‌های بین انسان «ناآگاه» انسان آزاد و برداشتن این سدها سخن رفته است. بعید نیست که هگل از شاگردان و متبعان کانت همین اصل فلسفی کانت را درباره ایده مطلق تا خود آگاهی و آزاد شدن بعنوان مینا و محور فلسفی خویش برگزیده باشد. از ویژگی‌های فلسفه تاریخ کانت پیام داشتن است او می‌گوید بدوی یا انسان طبیعی باید آزادی را تمرین و آزمایش کند بدین لحاظ نه تنها با جسارت عالمانه علم عقیم برای علم را گردن نهاده بلکه از جایی که بسیاری فلاسفه ماتریالیست تمام کرده‌اند آغاز کرد. کانت در یکی از آثار خویش «نقش مورخ را روشن کردن راه از بدویت به آزادی می‌داند و تاریخ را صحنه توافق بین طبیعت و حق و ماده و اخلاق» می‌یابد.

یعنی در طبیعت حق را و در ماده اخلاق را و توافق و اخوت هر یک با دیگری را می‌بیند. کانت می‌گوید نباید از پیش نه‌نگرش آزاد و نه نگرش جبر را بر تاریخی و حوادث تاریخی تحمیل نمود و بدین لحاظ فلسفه تاریخ کانت با تاریخ پرستان تفاوت دیگری پیدا کرده، از این جنبه نیز راه خویش را متفک می‌سازد.

فلسفه تاریخ در مکتب الهی کانت فلسفه اصالت عمل است و انتخاب آزاد انسان و در این اصل هم مرز اگزستانسیالیسم، آزادی انسان در قید هیچکس بیشتر از خود انسان نیست همه قیود ناشی از این قید است که اگر انسان طبیعی توانست تا مرز انسان آزاد خود را بالا بکشد بالطبع تمامی قیود و زنجیرهای دیگر را شکسته و گسسته است و در این طی طریق مسئول خود انسان است و اگر نخواست و نکرد حیوان انسان است. در بینش فلسفی کانتی دو تاریخ وجود دارد یکی تاریخ طبیعت که اثر خداوند است که با نیک آغاز شده است دیگری تاریخ آزاد شدن انسان است که با بد آغاز می‌شود چون اثر انسان است. انسان تنها موجودی است که می‌تواند تربیت شود. لذا انسان ناگزیر از ترقی است و جبراً باید سیر من الجهل الی الا ولی واحسن را طی کند. لذا کانت به جبری علی معتقد است و انسان محوری و خلافت انسان را مقرر و معتقد. ملاحظه می‌کنیم که بینش مکتب تاریخی او و مکتب تاریخ قرآن چه به لحاظ «انتخاب»

«آزادی» «خلافت انسان» «علیت در تاریخ» «طبیعت و انسان» «فیزیک و اخلاق» «حق و قانون» «بشر تا انسان» «معنی دار بودن تاریخ» «عبرت» «جنگ حماقت و آگاهی»

اتحاد و اتفاق نظر وجود دارد. ایده‌های تاریخی کانت که بالأخص در کتاب:

«ایده یک تاریخ جهانی از نقطه نظر همزیستی مسالمت آمیز» آمده در این اثر به خوبی معلوم می‌شود که کانت تاریخ حقیقی را مطمح نظر دارد نه تاریخ تصویری را که اکثریت فلاسفه و متفکرین و حتی مورخین طرح می‌نمایند. اما با علم به اینکه کانت یک فیلسوف است نه یک مورخ لذا تاریخ او یا به عبارت بهتر برداشت او از تاریخ با مورخین متفاوت است او بدنبال کشف یک معنی کلی اخلاقی شامل قابل اطلاق در تاریخ است که استوانه فلسفه تاریخ او را تشکیل می‌دهد.

کانت در این کتاب اشاره می‌کند که مسابقات عبث انسانی و تمامی پدیده‌های تجربی تاریخی هدف واحدی را دنبال می‌کنند این هدف واحد نهایی را هیچ موجود مافوق طبیعی، از پیش تعیین نکرده است. بلکه این یک نقشه طبیعت است یعنی طبیعت هدفهایش را از راه انسان به مرحله اجرا می‌گذارد. پس انسان نقشه طبیعت را از راه خویش به مرحله اجرا در می‌آورد. بنابراین نقشه از پیش تعیین شده طبیعت در انسان به ظهور و نهایتاً به پایان می‌رسد.

در ادامه اجرای نقشه طبیعت در نقش انسان دو نقطه نظر دیگر می‌آید یکی اینکه کانت برخلاف روسو هرگز نمی‌خواهد که انسان به طبیعت برگردد بلکه می‌گوید از طبیعت باید به فرهنگ و مرتبه با فرهنگ شدن رسید ثانی اینکه نقشه طبیعت در توالی نسلها آن هم در جامعه و میان جمع نه در فرد به اجرا در می‌آید و به کمال می‌رسد ضمن اینکه کانت دانمناً تأکید دارد که طبیعت هیچگونه عمل مشخصی را به انسان دیکته نمی‌کند.

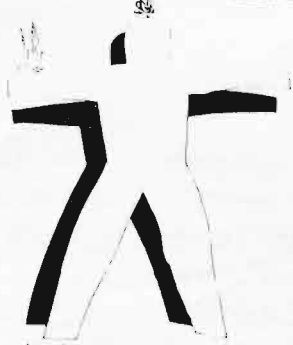
در ظاهر تناقضی در فلسفه تاریخ کانت به چشم می‌خورد از یک سو انسان آزاد انتخابگر سالک از بدویت تا مدنیت از جمل تا عقل از بشریت تا انسانیت و از سوی دیگر اجرا کننده نقشه طبیعت یعنی آکتوری که نقش خویش را از طبیعت گرفته است و بعد هم تأکید بر اینکه طبیعت چیزی را به انسان دیکته نکرده او را مجبور نمی‌سازد بنظر میرسد اگر نقشه طبیعت کانت را فطرت بگیریم این تناقض حل شود. سخن کانت در حقیقت همان سخن مذهب است که: آدم اسماء را عرضه کرد یعنی جلوه و تجلی

دادن به صفت الهی نهفته در وجود که در طبیعت اسمائی، خویش را به ظهور رساندن و انسان بودن خویش را اثبات کردن است که با ظهور آن نقشه فطری و طبیعی انسان جز در جماعت به نحو مثر و مطلوب اجرا نمی‌گردد. لذا همچنان که در تفکر تاریخی و فلسفه تاریخ از نظر قرآن انسان آزادانه و با تلاش و مساعی خویش روح خدایی را بر گل شیطانی که مظهر جهل و رزانت و هبوط است غالب می‌گرداند و با این غلبه از خود، انسان آزاد خداگونه می‌سازد و خلافت خویش را به ثبوت می‌رساند و در این راه پر مخاطره جز زاد فطرت و خودش و انتخابش کسی را ندارد در فلسفه کانت نیز به عبارات و نظریاتی شبیه این می‌رسیم که:

«طبیعت قوه محرکه انسانیت را داده است نه خود انسانیت را. انسان نه از راه غریزه و نه از راه دانش طبیعی حاکمیت نمی‌یابد بلکه او باید همه چیز را از وجود خویش استخراج کند. طبیعت انسان را در اختراع زندگی مادیش آزاد گذاشته است تا اندیشه‌اش را تا سرحد «محسن شدن» استخراج کند ...

حرکت بی قاعده و نامنظم فرد باید با حرکت کل نوع در یک مجموعه هماهنگ رو به گسترش رود اهداف طبیعت در حرکت بی قاعده فرد به ثمر نمی‌رسد اما در حرکت مجموعه افراد یعنی نمایشگاه طبیعت است که اهداف طبیعت از راه انسان به ثمر می‌رسد.»

بدون از نظر دور داشتن جنبه‌های ارشادی فلسفه کانت باید ادعان کرد که کلکتیویسم کانت نه جنبه اقتصادی دارد و نه مفهوم ناسیونالیستی بلکه جمع گرایی فراتر از هلیت و قومیت و رنگ و نژاد است. کانت به دولت جهانی و انترناسیونالیسم می‌اندیشد که در آن بشریت با هم در ساخت و انسان شدن شریک شده به تفاهم رسیده باشند. در چنین جامعه بزرگ بشری است که فلسفه طبیعت از راه انسان به ثمر جامع خویش می‌رسد. سیاست واحد جهانی بدون نفی استقلال ملت‌ها اندیشه کانت را بخود مشغول کرده بود و ملاحظه می‌کنیم چقدر بین فلسفه تاریخ عینی گرا و واقع بین او با فلسفه تاریخ ذهنی گرا و مجرد شاگردش هگل تفاوت وجود دارد و از سوی دیگر چقدر جوامع امروزه بالأخص جوامع متمدن در جهت عکس و ایده آل کانت قدم برداشته است. کانت با عنوان: «نوع انسان در کل به عنوان مجری طرح نهفته طبیعت برای به اجرا در آوردن کاملترین تشکیلات سیاسی» خط بطلان به عقاید نه تنها اتوبیاسازان و فلاسفه ذهنی گرا و مجرد اندیش کشیده بلکه



فلسفه تاریخ او نافی فلسفه‌های تاریخی خنثی و صوفیانه‌ای است که کار قیصر را به قیصر واگذارده‌اند یا از بنیادی‌ترین اصل نجات انسان یعنی نوعیت سیاست و مشی دولت سخنی بمیان نیابوده و جامعه را در این وادی سرگردان نهاده‌اند بعبارت بهتر فلسفه تاریخ کانت فلسفه تاریخ متعهد است و به همین جهت هم هست که بنول. ل. روث یا از اندیشه عمیق و بنیادین کانت [غالباً عامداً] بد برداشت شد و یا فلسفه تاریخ او به گمراهی کشیده شده است.

فلسفه الهی کانت فلسفه انسان‌شناسی است و مبدأ و محور آن انسان و تعالی و تکامل اوست. تفسیر و تعریف کانت از انسان در اثر کم نظیر او «ایده تاریخ جهانی از نقطه نظر همزیستی سلامت آمیز» به چنین سخنانی می‌رسیم که: برای لحظه‌ای نگاه خویش را روی مقدس‌ترین شاهکار خلقت متوقف کنیم. روی نیکوترین مخلوق «انسان» نگاه همراه با حق‌شناسی و ستایش و تصدیق از بعثت مخلوق مرکب قائم. تنها موجودی که لیاقت برپائی انسانیت را شایستگی دارد ...

[ای انسان به آسمان نگاه کن. نگاه تصدیق با شادمانی و تعظیم که خالق چه امتیازات بی حد و حصری با وسایل و ابزار بسیار ساده به تو ارزانی داشته است. پیکر قائم و دستان آزاد که توانست‌های بوسیله آن انسان صانع باشی ...] پیکر قائم به تو بهترین زبان انسانی را اهدا کرده است. چه به لحاظ پراتیک و چه به لحاظ تئوریک انسان تنها و اولین مخلوق هستی است که حلقه آزادیش را خودش فتح می‌کند ... طبیعت او به نوعی است که نباید در تعظیم و تسلیم دیگر باشد. او باید به سرعت در راه فداست و عمل صالح گام بردارد ...

سیستم ارگانیک موجود در انسان هدف مشخص و مخصوص و منحصر به فردی را در میان همه انواع موجودات خلقت دنبال می‌کند ... گفتار بالا آمیزه‌ای است از دانش مختلف در مورد انسان اندرزهای اخلاقی، نظریه و جهت‌گیری سیاسی حکومت آزادی و دموکراسی، عظمت خداوند، مقام والا و مرتبه اجل انسان مافوق همه پدیده‌ها و پدیدارهای طبیعت، شأن و کرامت انسان مافوق تاریخ، مافوق جبر، مافوق مشیت مافوق ماده، مافوق حیوان.

تفکر کانت تفکری وحدت وجودی Unite de letre است به این مفهوم که همه چیز نشانی از یک چیز و همه آثار نشان از یک اثر همه ظواهر نشان از یک معنی و همه مخلوقات و مصنوعات نشان از یک طرح دارند.

در فلسفه کانت معادشناسی و اعتقاد و ایمان به معاد با انسان‌شناسی و انسان اخلاقی و فلسفه اخلاقی تاریخ مجموعه هماهنگ مرتبط و یکپارچه‌ای است.

در نظر کانت و تفسیرات الهی تاریخ او مقوله‌های دیگری چون خداوند، دین، علم، و جهان چون اصول و عناصر همزاد و هم معنی که هر یک مفسر و معانی دیگری است آمده است مرزهای هر یک تقریباً بطور معین تعیین شده است و بدون نفی یکی بوسیله دیگری جایگاه هر یک معین گردیده است. علم، اوج و عظمت خویش را دارد اما علم نه دین است نه خداشناسی و نه معاد. مرز آن از روح مجزاست و دو مقوله جدا از هم هستند تا حدود زیادی در نگرش فلسفی تاریخی کانت وجود ابزار هر چیز برای آن چیز مشخص شده است.

کانت تاثیر وحی را بر تاریخ بشر بسیار عمیق می‌داند. به عقیده او بعد از خلقت زمین و دریاها و ... سیستم زمین برای به حرکت در آمدن تاریخ در ابعاد مختلف مهیا شده است ... این روح عقلی نیست که به جسم فرم داده است. این دست خداوند است که قدرت و فرم داده است. «جهان و تاریخ بشری نمودی عینی از عقل آفریننده است ... جهان در تمامیت خود می‌باید فرآورده اندیشه و عقل خالق شمرده شود ... جهان دربردارنده حقیقی است که ما آن را دارای آن می‌دانیم.»

هر در یک کاپلستون در ادامه سخنان فوق از کانت می‌گوید. «در فلسفه کانت مفاهیم عمل، وظیفه و رسالت اخلاقی بسیار مهم می‌باشد ... در فلسفه او جهان پایدار را داریم که همان جهان نیوتونی است که قوانین علی بر آن حکمفرماست و از سویی دیگر جهان مافوق حس اخلاقی خدا را.»

کانت برای بازشناسی حوزه آن از حوزه دین و اخلاق، علم را چنین تعریف می‌کند که: «علم محدود می‌شود تنها به آثار و مظاهر جهانی و از این روی نمی‌تواند به حقایق قلبی و مذهبی و قوانین اخلاقی دست یافته موجب آزار یا تخریب یا ضعف یا فتور آن گردد، و وقتیکه گفته می‌شود که تنها مربوط به ظواهر اشیاء است لافل این توصیف را می‌رساند که راه دیگری برای شناخت واقعیات نیز موجود است.»

و بدین ترتیب آخرین سخن را در مرزشناسی علم و دین و تفکیک حوزه هر یک از دیگری برای جلوگیری از اشتلم و گستاخیهای علم جوانی که هنوز بهار عمر خویش را نگذرانده، دعوی پیامبر می‌نمود بصورت تذکر علمی ایراد می‌کند که: «دنیا فی نفسه بر ما مجهول است و انسان هیچگونه ابزاری برای پی بردن به حقیقت آن در اختیار ندارد. می‌دانیم که فقط جهانی وجود دارد اما این جهان چگونه است و چگونه خلق شده عقل در پاسخ به این سئوالات عاجز و ناتوان است، از اینرو دو مقوله علم و دین نه تنها با یکدیگر رابطه‌ای ندارند بلکه غیر قابل مقایسه نیز هستند.»

کانت را می‌توان در زمرة فلاسفه و دانشمندانی چون ارسطو، این ضدون، فتکیو و آگوست کنت که انسان را فی الطبع می‌دانند به حساب آورد او در این باب تا حدودی با روسو توافق دارد ضمن اینکه کلاً نظر به روسو را در طبیعت‌گرایی و بیزاری از مد نیست قبول ندارد. کانت می‌گوید:

پس انسان باید در جمع زندگی کند اما تضادی که در این بین هست اینستکه انسان هم میل در اجتماع زندگی کردن و مرتبط شدن با هم‌نوع دارد و هم میل به تنها زندگی کردن. این روحیه متضاد استعدادی است که طبیعت برای هر چه بیشتر تجلی روح انسانی برای نمایشگاه بزرگ به انسان داده است» از سوی دیگر او را میتوان در صف طرفداران اصالت جمع و معتقد به «فرد باید در خدمت جمع باشد» دانست.

علم، عقل، وحی گرایی است که همه چیز را از این دید و با این عینک‌ها می‌بیند منتهی هر یک را در حدود و جایگاه خویش. در مورد

جامعه نیز او را فیلسوفی عینی گرامی می‌توان به حساب آورد که فلسفه او فلسفه زمینیان و شهر او شهر انسان است نه فلسفه مجرد ذهنی یا آسمانی، یا اتوپیا و شهر خداسازی. شاید بتوان گفت که ملاً تبلور فلسفه او از تاریخ و انسان به جامعه‌ای می‌انجامد که تجلیگاه عدالت و قسط باشد انسان او انسانی سیاسی است و رسالت او خلق بهترین تشکیلات سیاسی. به عبارت دیگر شاید اختلاف انسان از حیوانات ایجاد شکل‌ترین تشکیلات سیاسی‌ای باشد که در خور مقام و شأن انسان است: «تاریخ نوع انسان در کل به عنوان مجری طرح طبیعت برای به اجرا در آوردن کاملترین تشکیلات سیاسی است ... عدالت و حقیقت از خصایص منحصر به انسان است که با آن انسان مفهوم یافته در مقابل چهارپایان اعتبار انسانی پیدا می‌کند.»